

أعوذُ بالله من الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِينَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
 وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

ادعوك يا سيدى بلسان قد اخرسه ذنبه رب اناجيك بقلب قد اوبقه جرمه.

ای سید و مولای من، من تو را می خوانم از تو تقاضا می کنم نظر تو را به سمت و سوی خود جلب می کنم با چه وضع و با چه کیفیت و در چه موقع؟ با زبانی که گناه آن زبان را به لکنت انداخته این طور تو را می خوانم و او را لال نموده است، از لکنت هم بالاتر، خرس به معنای لال بودن، از کار افتادن زبان است. زبان من از کار افتاده، حالا با این وضع دارم تو را می خوانم و این یک نکته ای است که ما باید توجه کنیم که وقتی که داریم نماز می خوانیم دعا می خوانیم قرآن می خوانیم یاد خدا می کنیم، متوجه باشیم از خدا چیزی طلبکار نیستیم! بگوییم حالا بلند شدیم داریم نماز می خوانیم داریم قرآن می خوانیم پس خدایا یا علی! نه! باید متوجه خودمان باشیم و به وضعیت خودمان حالا ان شاء الله راجع به این قضیه احتمالا در شب های آینده صحبت بکنیم که وضعیت خودمان را در هنگام مواجهه با پروردگار مبادا فراموش کنیم اوضاع خودمان را حالات خودمان را افکار خودمان را کار خودمان را، مبادا از یاد ببریم و خود را به جای طلبکار و خدا را به جای بدهکار تصور کنیم، نه! ببینیم امام سجاد به ما چه یاد می دهد؟ حضرت به ما چگونه دعا کردن را می آموزد؟ از این ها ما باید یاد بگیریم دیگر، کجا برویم؟

حضرت می فرماید ادعوك يا سيدى بلسان قد اخرسه ذنبه، من همین امروز عصر بود نمی دانم

به چه مناسبت يك مرتبه یاد این دعای ابو حمزه ثمالی و مضامینش [افتادم] و رفقا هم دعای ابو حمزه را در شب‌های ماه رمضان بخوانند مرحوم آقا توصیه داشتند اگر هم همه‌ی آن را نمی‌خوانید اقلاً دو یا سه صفحه با معنا بخوانید نه این که همین طوری بخوانید بروید جلو، دعا خواندن و جلو رفتن فایده ندارد باید انسان به معانی دعا توجه داشته باشد فایده‌اش کم است نمی‌گویم ندارد. مرحوم آقای حداد وقتی که به بنده فرمودند فلان کار را بکن، فرمودند در هر فقره باید به معنا توجه داشته باشی او می‌تواند تأثیر کند گرچه هم اگر از روی غفلت باشد بی‌هیچی نیست عبارت ایشان این بود بی‌هیچی نیست بالاخره ذکر خدا گفتن بهتر از منظر گفتن است یاد خدا کردن بهتر از تصنیف خواندن و ترانه خواندن است این‌ها با هم يك کمی تفاوت دارد، مقداری. الان مردم همه چیز یادشان است غیر از این حرف‌ها، همه چیز را در نظر می‌آورند غیر از این مطالب، الان يك مسابقه بگذارند در تلویزیون و از افراد بپرسند

که دعای ابو حمزه‌ی شمالی از کیست؟ از این جمعیت هفتاد میلیونی ایران بعید می‌دانم یک پنجاه هزار نفر بگویند مال امام سجاد است، من بعید می‌دانم! یک هزار نفری شاید فرض کنید که! حالا اگر بگویند فلان فوتبالیست مال کدام کشور است؟ از هفتاد میلیون نفر نود میلیون نفر می‌گویند مال فلان جا است! التفات کردید!

من یک وقت در یک جا، واقعا هم خنده دارد خنده دارد چه خنده‌ای! فهقه دارد بر این حال بدبختی و نزار مملکتی که خود را شیعه و طرفدار امیرالمومنین و تابع امام زمان می‌داند و رقاصه‌های دنیا را در حافظه‌ی خود می‌سپرد بازیکن‌ها را در ذهن خود به حساب می‌آورد ارزش‌ها را به افرادی که دنبال توپ می‌گردند و توپ هر کجا برود آن هم دنبالش می‌رود، آخر بدبخت تو با دو متر قد چرا دنبال توپ می‌گردی؟ توپ که این قدر است هر جایی می‌رود آن هم می‌رود دنبالش، توپ باید دنبال تو بیاید تو چرا دنبال توپ می‌گردی بیچاره؟ و بدبخت‌تر از تو آن کسانی که می‌نشینند و تماشا می‌کنند و بیچاره‌تر از تو آن‌هایی که تشویق می‌کنند و اعلامیه صادر می‌کنند این، این شد کار ما، این شد فرهنگ ما. در اسلام ورزش آمده است نه توپ بازی و نمی‌دانم رقصیدن و تئاتر بازی کردن و این مسخره بازی‌ها، اسب سواری آمده است شمشیر زنی آمده است فنون رزمی آمده است به مقتضای روز و به مقتضای زمان، همه ما باید به فنون اسلحه وارد باشیم الان آن‌هایی که از ما در این جا نشستند و به فنون اسلحه و این‌ها وارد نیستند خلاف کردند جرم کردند. در حکومت اسلام همه باید به مسائل رزمی وارد باشند همه باید دفاع کنند همه باید نسبت به مسائل و نسبت به آن چه را که لازمه‌ی حفظ و کیان از حدود و ثغور اسلام است باید وارد باشند و اختصاص به یک سن دون سنی ندارد از جوان گرفته تا پیرمرد، منتهی هر کسی بنا به مقتضای حال و تخصص و، بله همه لازم نیست خلبان بشوند خب خلبانی دوره دارد حساب و کتاب دارد همه لازم نیست ملوان بشوند ولی بالاخره تفنگ که دیگر می‌توانند دست بگیرند به این مقدار که می‌توانند حتی زن‌ها هم باید به فنون رزمی وارد باشند در حکومت اسلام.

گاهی اوقات دشمن قوی است و می‌آید و فقط ارسال مرد به جبهه‌ها کفایت نمی‌کند، که باید دفاع کند؟ باید زن‌ها دفاع کنند. زن باید به فنون رزمی وارد باشد اطلاع داشته باشد کی گفته حرام است؟ کی گفته این‌ها ایراد دارد؟ در زمان مرحوم آقا یادم است وقتی که در همان موقع شنیده شد که زن‌ها را برای رزم و یاد دادن فنون آموزش رزمی می‌برند بعضی از علمای مشهد الان که فوت کردند، آمده بودند در منزل من یادم است، بودم در آن جا و داشتند ایراد می‌کردند که آقا این چه حکومتی است؟

این چه دولتی است؟ زنها را دارد می برد! ایشان می گفتند خب ببرد، باید ببرد. در دولت اسلام زنها

مانند مردها باید به فنون رزمی و فنون جنگی وارد باشند تفاوت نمی‌کند، بله تا وقتی که مرد هست و تا وقتی که ارسال رجال به حدود و ثغور من به الکفایه است دیگر ضرورتی برای ارسال زن ندارد و الا زن هم باید بداند، زن‌ها هم، در زمان پیغمبر زن‌ها هم بودند این‌ها هم به مسائل رزمی آشنا بودند و اگر دشمن می‌آمد از خودشان دفاع می‌کردند، مسائل پرستاری هم می‌دانستند، می‌آمدند در جبهه‌ها و زخمی‌ها را مداوا می‌کردند، جلوی پیغمبر این کار را می‌کردند. خب چه کسی باید این کارها را انجام بدهد؟ وقتی مرد دارد می‌جنگند خب یک کسی هم باید بیاید به زخمی‌ها برسد، این مسئله‌ی طبیعی است. هم افراط غلط است و هم تفریط غلط است، هر دو غلط است.

خنده‌دار این که یک روز من آمدم در همان زمان، ظاهراً ماه مبارک رمضان بود مشرف شده بودم مشهد، شب بود دیدم مرحوم آقا می‌گویند فلان کس آمده این جا یک شخصی را اسم بردند که الان نیست آن هم به رحمت خدا رفته، فوت کرده می‌خواهم طرز فکر را بگویم که ببینید بعضی‌ها واقعا در چه طرز فکری به سر می‌برند در همان زمانی که جنگ بین ایران و عراق بود و بعضی‌ها به سرزمین اسلامی هجوم آورده بودند و این‌ها، یک نفر آمده بود از علمای معروف هم بود و اعتراض داشت و به مرحوم آقا می‌گفت چرا ما باید با آن‌ها بجنگیم؟ این جنگ برادر با برادر است! مرحوم آقا فرمودند پس اگر نجنگیم چه کنیم؟ اگر نجنگند خب چه کنند؟ گفت هیچی خب بیایند مملکت را بگیرند! چه فرق می‌کند؟ برادرکشی نباید باشد حالا آن‌ها بیایند که فرض کنید که فلان شط را بگیرند فلان شط کجا را بگیرند فلان سرزمین را بگیرند خب این که اشکالی ندارد، ایشان فرمودند عجب! شما تجویز می‌کنید که یک مشت کافر بعثی، این‌ها که نه دین دارند و نه وجدان دارند نه انسانیت دارند این‌ها بلند شوند بیایند بر نوامیس ما بر سرزمین ما حکومت کنند شما نگاه کنید؟ اول کسی که سراغش می‌آیند سراغ جنابعالی و زن و بچه خودت است که بلند می‌شوند می‌آیند، همین طوری شما از کیسه خلیفه دارید می‌بخشید! التفات می‌کنید.

این‌ها را باید به آن رسید، بله این‌ها درست است. باید ورزش را در این‌ها قرار داد، در فنونی که مفید است برای حفظ مملکت و برای نگه‌داری حدود و ثغور از دستبرد اجانب و از دستبرد کفار و از دستبرد افراد معاند که خب همیشه هم هست همیشه بوده. از زمانی که خدای متعال جد و جدوی ما را خلق فرمود حضرت آدم و حوا این جنگ بین دو نقطه شروع شد تا الان و تا زمان ظهور حضرت، فقط در زمان ظهور حضرت است که دیگر به این جنگ‌ها پایان داده می‌شود و حکومت حقه می‌آید و افراد را بر وفق فطرت به حرکت درمی‌آورد لذا دیگر جنگ از بین می‌رود و جنگی نیست. وقتی که

حکومت بیاید و بر اساس فطرت حرکت کند بر اساس حق حرکت کند بر اساس وجدان حرکت کند دیگر در آن جا جنگ معنا ندارد دیگر در آن جا تو و منی معنا ندارد در آن جا دیگر ظهور، ظهور ولایت است و ولایت همه‌ی شعوب و فروع و همه‌ی جوانب را در آن حیطه‌ی ولایی و سیطره‌ی ولایی خودش هضم می‌کند بزرگ می‌آید می‌پذیرد کوچک می‌آید می‌پذیرد زن می‌آید می‌پذیرد مرد می‌آید می‌پذیرد جاهل می‌آید می‌پذیرد عالم می‌آید می‌پذیرد رئیس می‌آید می‌پذیرد مرئوس می‌آید می‌پذیرد همه را می‌پذیرد و به یک چشم نگاه می‌کند خب دیگر که می‌خواهد بجنگد؟ با کی باید دعوا داشته باشد؟

ولی پرداختن به چیزهای دیگر فنون دیگر از این چیزهایی که الان در دنیا دقیقا مشاهده می‌شود که چطور دست استعمار همه را مبتلا کرده است به همین بازی‌ها و مسخره بازی‌ها و چیزهای سرگرمی که صد من یک غاز هم ارزش ندارد و فقط اتلاف نفوس و اتلاف سرمایه و این سرمایه‌هایی که باید صرف عمران مملکت بشود این سرمایه‌هایی که باید صرف فقرا بشود این سرمایه‌هایی که باید صرف کاشت و زرع بشود این سرمایه‌هایی که باید صرف ارتقاء توان و قوا، قوای دفاعی مملکت بشود این سرمایه‌هایی که باید صرف ارتقاء علمی و بهداشت ممالک بشود چطور استعمار این سرمایه‌ها را صرف توپ کرده! توپ توپ بدو بدو دنبالش بگیرش رفت آن طرف بدو دنبالش بگیرش از دستت در نرود بعد بزنی این تو این تو این هم چیزهایی که هشتاد درصدش به شانس و اقبال بستگی دارد و بیست درصد به چیز بستگی دارد مردم می‌نشینند هورا کف بزن چی توپ رفته در یکدانه چهار دیواری، بیا خودت ده تا بزن. وقتی این‌ها رفتند هی بزن برود صد دفعه بزن برود کف بزن دست بزن توپ رفته در آن سوراخ، این شد افکار ما، این شد واقعا می‌گویم.

من یک شب در مجلسی شرکت کردم مجلس اقوام ما هم بود اقوام بود مثلا مجلس صله‌ی رحم بود، مثلا! حالا بگذریم از آن که در آن مجلس حرف‌های بیخود و وقت تلف کن، نمی‌دانم گفتم برای رفقا این مطلب را که یا نگفتم؟ خیلی وقت پیش، چند سال پیش بود، شب بارانی بود به اصرار یکی از بستگان که من تا آن موقع شرکت نکرده بودم، به اصرار آن‌ها ما رفتیم، آقا بیا اقلا یک نوبت هم که شده بیا، ماهی یک مرتبه این جلسه تشکیل می‌شود بلند شو بیا، ایام نزدیک نیمه‌ی شعبان هم بود چند روزی تا نیمه‌ی شعبان فاصله داشت، شب بارانی بود باران شدیدی هم می‌آمد خیال می‌کنم چهار یا پنج سال پیش بود، چهار سال یا پنج سال، آن شب بین ایران و یکی از این کشورهای عربی مسابقه بود، مسابقه، همین فوتبال، توپ بازی توپ بازی بچه بازی! آقا تمام ذکر و فکر آن شب مجلس که در

او از طبقات مختلف بودند از علما و معممین بودند آنها را اکثر نگوییم حداقل نصفش از علما و معممین و ائمه‌ی

جماعات و مساجد و این‌ها بودند، اصلاً گذشت بر این‌که این فوتبال چیست؟ کی برده؟ هر کسی می‌آمد آقا اخبار چیست؟ چه کسی گل زده؟ کی برد؟ کی باخت؟ یکی هم آمد، یکی از این بندگان خدا آمده بود پیرمرد هفتاد ساله، ما خنده‌مان گرفته بود، می‌گفت بله قربان من تا الان رادیوی ماشین را گرفته بودم و پا به پا تعقیب می‌کردم! هیچ نه گل زدند نه کسی! ما هم همین‌طور نگاه می‌کردیم، به این‌ها نگاه نمی‌کردیم به این‌در و دیوار بدبخت نگاه می‌کردیم که یک همچین جماعتی را در خود جای داده! به این دیوار نگاه می‌کردیم این‌ها که به کی نگاه بکنیم؟ خیلی در آن شب

آن وقت یکی از این معممین عجیب! یکی از این معممین وقتی که ما شروع کردیم به دست انداختن ایشان [، گفت] آقا شما چه می‌گویید الان مسئله‌ی فوتبال مسئله‌ی جهانی دارد دنیا دارد روی آن سرمایه‌گذاری می‌کند و چه می‌کند و الان در ایتالیا وزارت به نام وزرات فوتبال تأسیس کردند، نمی‌دانم درست کردند یک همچین چیزهایی [یا نه؟] گفتم عجب عجب! چقدر ما غافلیم؟ اصلاً در این دنیا نیستیم! اصلاً خبر نداریم که وزارت به نام وزرات توپ بازی در کنار وزارت دفاع در کنار وزارت علوم در کنار وزارت بهداشت، یک وزارت توپ توپ توپ، یک وزارت پفک وزارت توپ وزارت الک دولک درست کردند و این! آقا ببینید استعمار دارد چه می‌کند؟ بیاید نگاه کنید بفهمید! شوخی نیست که آمدند بر سر ما مسلمان‌ها هم کلاه گذاشتند، یک کلاهی گذاشتند ای کاش بیاید تا پیشانی! یک کلاهی گذاشتند که ناف و زیر ناف و تا پایین پا را هم گرفته و هیچ چیزی باقی نگذاشته، بعد شروع کرد همین آقا، فوتبالیست‌های ایرلند و فوتبالیست‌های آرژانتین را یک یک، اسم خودش و پدر و مادر و نوه و گربه و سگ خانه‌ی آن‌ها، چیزهایی شروع کرد به گفتن که من فقط مانده بود شاخ دربیورم که این اگر به جای این همه اطلاعات راجع به این‌ها، کتاب می‌خواند الان بقراط و افلاطون شده بود، بقراط و افلاطون شده بود و دست آن‌ها را هم بسته بود.

این چقدر باید نگاه کنید یک آقا! معمم معمم نه یک آدم [عادی]، باید وقت در این مسائل! این‌ها واقعا گریه دارد خنده ندارد گریه دارد که وقتی مرحوم پدر ما برایش نامه دادند که آیا شما رفتید و به افرادی سر سپردید که آن‌ها صوفی و درویش هستند، شما دست از این مطالب بردارید و بیاید به مطالب مهم‌تر پردازید، چه کسی آن نامه‌ها را دادند؟ همان‌هایی که آن شب داشتند این حرف‌ها را می‌زدند! فهمیدید؟ همان‌ها و ایشان در جواب در نامه به آن‌ها فرمودند، شما بروید گردو بازی‌تان را بکنید، یا یک دو تا گردو فرستادند مثل این‌که این‌طور دو تا گردو برای ایشان فرستادند ایران در یک پاکت و در یک نامه، شما فعلاً به این‌ها مشغول باشید تا حالا بعد ببینیم چه می‌شود؟ به

نظرم گردوها را

هم فرستادند، یک چندتا گردو از بقالی خریدند و گذاشتند در کیسه و فرستادند، این طور در نظرم هست ولی نامه را می دانم بود. این ها همان ها هستند.

آن آقای که شب مسجدش را تعطیل می کند و درس تفسیرش را تعطیل می کند و به افراد می گوید که امشب زودتر به منزل بروید تا فلان سریال و فیلم و نمی دانم هنرپیشه های خارجی و ژاپنی و فلان ...، آن ها را تماشا کنید این چیست آقا؟ این دست استعمار است. پس این چیست؟ سرگرم کردن اذهان افراد به امور تو خالی و پوچ و مزخرف، زخرف القول می دانی یعنی چه؟ یعنی کلام بیهوده، کلام لغو. یک دیوانه بیاید در این جا بنشیند هی شروع کند با خودش حرف زدن، این را می گویند زخرف القول، هی می نشیند با خودش حرف می زند، دیوانه بیچاره حالا آن دیوانه است، شروع می کند با خودش حرف زدن، شروع می کند با خودش چیز کردن، این می شود چه؟ این زخرف القول، حرف مزخرف یعنی حرفی که هیچ محتوا ندارد حرفی که لغو است بیهوده است و فایده ندارد.

و من در آن شب شکر خدا را به جای می آوردم، خدایا شکر خدایا شکر خدایا شکر اگر ما را هم دستگیری نکرده بودی اگر ما را هم با این مکتب آشنا نکرده بودی خب ما هم یکی از این ها بودیم دیگر، آقای فلان بابایش کیست؟ ننه ی او کیست؟ عمه ی او کیست؟ چند متر قد دارد؟ چند کیلو وزن دارد؟ چقدر پشم دارد؟ چقدر چی چی دارد؟ این، این آقای فلان است این همین اطلاعات ما، معلومات ما می شود در حد چه؟ در این حد! در تخیلات در توهمات! اوقاتی را که باید کتاب را برداریم و مطالعه کنیم و مطلب بیاموزیم یک روایت از امام صادق بشنویم یک حکایت آموزنده از اولیاء و بزرگان که این همه در کتب تراجم و در کتب تواریخ و در کتب مدوئته ی در این موضوع هست این ها را بیایم نگاه کنیم، من نمی گویم فقط بروید کتاب های مرحوم آقا را نگاه کنید، نه! بروید کتاب های دیگر را هم بخوانید بروید کتاب حکایات و قصص بزرگان را مطالعه کنید بروید کتب عرفا و اولیا را مطالعه کنید بروید کتب آن هایی که کلامشان باعث روشنایی و برافروخته شدن روزه های بازکننده ی راه و روشن کننده ی راه است، آن ها را بروید مطالعه کنید چه بسا ممکن است در یک حکایتی که انسان می خواند یک مرتبه جرقه ای بزند و راهش عوض شود مسیر تفکرش عوض شود. اتفاق می افتد بسیار اتفاق می افتد خیلی مهم است خیلی این مسئله مهم است همین قدر به شما بگویم رفقا و دوستان، این بینش و این بصیرتی که برای خود بنده، خب برای هر کسی هست در هر مرتبه ای، برای خود من پیدا شده نسبت به وضعیتم نسبت به راهم نسبت به مسیرم نسبت به چیزهایم، این ها به خاطر خواندن یک قضیه و یک حکایتی بوده که من از یک شخص خواندم به طور کلی طرز تفکر من را نسبت به مسائل تغییر

الان، یک قضیه اتفاق افتاد این طور گاهی مؤثر است.

امیرالمومنین علی علیه السلام می فرماید وقتی که از خواندن و مطالعه و عبادت ملول می شوید به حکایات آموزنده پناه ببرید، نفس نسبت به تلقی مطالب اخلاقی که در قالب واقعه‌ی تاریخی هست تمایل بیشتری دارد یک واقعه است یک واقعه‌ی تاریخی، چرا من این قدر به رفقا می گویم وقتی که منبر می روند صحبت می کنند صحبت های خود را این قدر خشک نکنند فقط هی روایت نخوانند فقط هی معنا نکنند فقط هی نه! از کلمات بزرگان از کلمات اولیاء الهی از حکایات و قصصی که در این زمینه هست، هم هی بیاورند برای چه؟ برای این که نفس نسبت به قضایایی که آن قضایا جنبه‌ی شهودی دارد و عینی و خارجی دارد امیل است از مطالبی که فقط صرفاً جنبه‌ی علمی ظاهری و مسئله‌ی ظاهری دارد، آن می آید و آن جنبه و واقعیت علمی را صورت عینی به خودش می دهد و اوقع فی النفس می شود در نفس بیشتر قرار می گیرد بیشتر واقع می شود. این فنون چیست؟ این فنون باید باشد اما مطالب و چیزهای بیخود، این ها که ارزشی ندارد نه قیمتی دارد و نه فایده‌ای دارد و نه موجب فخر است! حالا در یک سال یک کشور در فلان بازی خب بشود نفر اول، خب شد که شد، خب حالا چه شد؟ چقدر افرادش معلومات پیدا کردند؟ چقدر افرادش ارزش پیدا کردند؟ چقدر افرادش معنویت پیدا کردند با این بردن؟ این هم که داریم می بینم چه خبر است در کشورها! در این ها چه خبر است! چه اوضاعی است! آیا با بردن یکی از این مسائل، اخلاق آن کشور بالاتر می رود یا بر غرورش بیشتر اضافه می شود؟ فرهنگش بالا می رود یا بیشتر دچار توهمات است؟

بنده خودم یک جا بودم، منزل یکی از اقوام در طهران، پارسال بودم، این تلویزیون ایشان روشن بود در یک قضیه ایران با یک کشوری داشت توپ بازی می کرد توپ بازی و باخت در آن جا، من خودم دیدم آن گوینده یکدفعه مثل زن بیچه مرده، زار زار شروع کرد به گریه کردن! گفتم خاک بر سرت کنند! اه به تو

می گویند آدم! شروع کرد بله اوه اوه اوه! زهر مار، آخر به تو هم می گویند آدم؟ تعجب می کنم اینها را چرا به مردم نشان می دهند؟ یعنی چه؟ خرس سه متر قد! حالا باخت به جهنم که باخت! بلند شود این قدر آدم بی مایه این قدر آدم بی فرهنگ این قدر آدم بی متانت، بی متانت! حالا باختند حالا بازی است یکی می برد یکی می بازد این که دیگر حالا در سر زدن ندارد دیگر، عین یک زن بچه مرده شروع کرد به گریه کردن و فلان و این حرفها، دیگر بله چه کنیم؟ این قدر ما واقعا کم جنبه و این قدر..... این طور باید باشد؟ یعنی باید کار ما به این جا برسد؟

ما باید بر سر بزنیم در این که اخلاق ما فرهنگ ما رفتار ما صحبت ما علمیت ما در مسائل

مختلف

در فنون مختلف آیا از یک ملتی که آن ملت خود را قائد و جلودار فرهنگ و تمدن بشری به حساب می‌آورند و خود را دنباله‌رو مکتب و سنت رسول خدا به حساب می‌آورند و مکتب تشیع به حساب می‌آورند آیا به آن مرتبه رسیدیم یا نه؟ از این باید در سر بزنییم، باید در سر خودمان بزنییم که آیا رسیدیم به آن جایی که دنیا به ما به چشم یک ملت اخلاقی و علمی و دارای فرهنگ و قابل برای اسوه قرار دادن و الگو قرار دادن و متابعت کردن بر اساس صدق و بر اساس حق و بر اساس دیانت و بر اساس باز بودن و روشن بودن با ملل و جوامع اسلامی و غیراسلامی از مسیحیت و یهودیت و این‌ها باشد، به آن نقطه رسیدیم یا نرسیدیم؟ دنبال این مسائل باید فکر کنیم حالا باختیم که باختیم مهم نیست. اصلش غلط بود حالا چه برسد [به] باختن یا بردنش!

این همه آیات قرآن راجع به مکارم اخلاق داریم بعثت لاتمم مکارم الاخلاق^۱ از رسول خدا صلی الله علیه و آله سلم روایت شده که حضرت فرمودند من مبعوث شدم که معارف اخلاق را به اوج خود برسانم، آن‌چه را که در امم گذشته بود من و مکتب من و راه من و روش من، به من نگاه کنید و زندگی بیاموزید به من نگاه کنید و اخلاق بیاموزید به من نگاه کنید و صدق بیاموزید بیاموزید که چطور وقتی دختر عم من، دست به سرقت می‌برد به جلاد دستور می‌دهم که دست او را در جلوی دیدگان من قطع کند، این را بیاموزید. بیاموزید از ابن عم من علی بن ابیطالب که در گوران اشتداد فقر و فاقه و مصیبت، وقتی که برادرش می‌آید و از او تقاضای زائد می‌کند آهن گداخته بر بدن او نزدیک می‌کند، این را بیاموزید. بیاموزید از این که فرزندش حسین بن علی وقتی که به عنوان قرض از بیت المال عسل، زائد می‌گیرد آن چنان بر او نهب می‌زند و تهدید می‌کند که اگر این بار مسئله‌ای مشاهده شد تو را به فلان عقوبت می‌رسانم، این را بیاموزید. این‌ها را بیایید [بیاموزید]. بیایید از من صداقت را بیاموزید نوع دوستی را بیاموزید یک رنگی را بیاموزید معاشرت با افراد را بیاموزید، بیایید بیاموزید که من وقتی در میان جمعیت می‌نشینم به نحوی می‌نشینم که یک نفر از خارج می‌آید بین من و بین مجالسین من تشخیص نمی‌دهد، این را بیایید بیاموزید نه این‌که بنده می‌آیم می‌نشینم و یک صندلی هم برای خودم و یکدانه منبر می‌گذارم و بقیه افراد بنشینند، نه! همه باید یکسان بنشینند همه باید یک قسم بنشینند همه باید در مجلس به یک نحو باشند.

^۱ مکارم الأخلاق، ص ۸.

مرحوم آقامی فرمودند الان شما این مجلس را نگاه کنید این افرادی که در دور و دور نشستند همه از علما و فضلا هستند؟ نه! بین اینها کت و شلواری هست بین اینها افراد عادی هست از فضلا

و

دوستان هم هستند خیلی از این‌ها اکثرا در میان مجلس نشستند خودتان نگاه کنید مرحوم آقا می‌فرمودند مجلس ما مجلسی است که در آن مجلس اختلاف طبقاتی وجود ندارد که حتما یک عده کناری باشند و نه! هر جا جای خالی بود می‌آیند می‌نشینند جای خالی نبود می‌روند کنار می‌نشینند، حتما باید در کنار دیوار یک عده خاص بنشینند حتما باید فرض کنید که آن ضلع را یک چیز خاص باید پر کنند، آن کسی که رئیس است حالا دو زار هم سواد ندارد اما همین که رئیس یک جا شده باید بیاید بغل یک فرد فاضل و فرد معمم بنشیند چون فلان مسئولیت را دارد خب برو وسط بنشین آن‌جا نشستن ندارد، آن‌جا نشستن ندارد حالا رئیس یک جا هستی خب باشی دیگر، رفتی روی صندلی نشستی حالا چهار سال دیگر به تو می‌گویند برو آقا در خانه‌ات بنشین، خب این که چیزی نشد این که هان؟ حالا اگر ما بیایم نه! به جای این که بیایم شعار بدهیم هی داد و بیداد دریاوریم بلند شویم بیایم به این کارهای پیغمبر عمل کنیم همان طوری که پیغمبر می‌نشست همان طوری بنشینیم این بهتر نیست؟ کدام بهتر است؟ واقعا می‌گویم. اگر یک مجلس ما این طور باشد امتحان کنید ببینیم، اگر برای مردم است ببینیم مردم بیشتر تعریف می‌کنند یا نه؟ اگر برای مردم است. اگر برای خدا است که خب آن دیگر نیاز به توضیح ندارد، این‌ها مسائلی است که حالا اگر بیایم به این مطالب عمل کنیم خب خدا توفیق می‌دهد مطالب دیگری را هم می‌آورد.

آن کسی که می‌آید و در مجلس هر جا جا بود می‌نشیند خب طبعاً استفاده بیشتری خواهد کرد ولی آن کسی که نه! می‌آید اول یک نگاه این طرف می‌کند یک نگاه آن طرف می‌کند جایش مشخص بشود در بین افراد، در بین مشخص‌ها، بابا از آن اول تمام شد قضیه، دیگر نیاز به این! دیگر مجلسش مجلس عزاداری سیدالشهدا نیست، این دیگر می‌شود مجلس تماشا. این هم بالاخره تماشایی است تماشا، تماشاخانه!

این بود که مرحوم آقا در زمان سابق بارها می‌فرمودند آیا آن انتظاری که ما از مردم سایر ملل داریم که بیایند به ما توجه کنند و ما را حمایت کنند و ما را تأیید کنند و ما را به عنوان یک ملت برتر در نفس خود و در قوای مخیله و مفکره‌ی خود، ما را بپذیرند آیا ما از خود یک همچین الگویی ارائه داده‌ایم تا توقع آن را داشته باشیم؟ مردم کاه نخورندها! مردم خوب می‌فهمند مردم دنیا خوب می‌فهمند مردم دنیا صدق را تشخیص می‌دهند چطور شما تشخیص می‌دهید؟ آن‌ها هم تشخیص می‌دهند آن‌ها هم عقل دارند مغز دارند مردم دنیا کذب را تشخیص می‌دهند مردم دنیا خلاف را تشخیص می‌دهند تازه با این همه وسایلی که قطعاً آن‌ها رودست را دارند قطعاً آن‌ها بالا دست را دارند اگر قرار به استخبار

اطلاع است آن‌ها بالا دست را دارند اگر قرار به اتخاذ علم است آن‌ها بالا دست را دارند اگر قرار به فهم و شعور است خب بالاخره همه دارای یک میزانی از فهم و شعور هستند همه هستند. این‌جا است که مسئولیت خیلی سنگین می‌شود مسئولیت خیلی بالا می‌رود خیلی مسئولیت بالا می‌رود شخصی بفهمد و ادراک بکند این مسئولیت را، گمان نمی‌کنم بتواند آرام بنشیند بتواند از مسئله به این سهولت بگذرد خیلی مسئله مسئله‌ی مهمی است و مسئله مسئله‌ی مشکلی است. حالا یک فرد در یک شغلی هست حالا فلان کار خلاف هم بکند در یک نقطه از نقاط زمین، خب این همه افراد هستند خلاف می‌کنند تو هم یکی روی آن‌ها، مهم نیست مهم این‌جا است که خلاصه مسئله این‌جا تفاوت می‌کند.

امام سجاد علیه السلام می‌فرمایند خدایا من تو را می‌خوانم با زبانی که گناه او را به لکنت انداخته لال کرده از کار انداخته و با قلبی با تو به مناجات برمی‌خیزم با قلبی با تو مناجات می‌کنم که جرم و جنایتی که این قلب نموده او را از کار انداخته هلاک کرده این طور دارم به سوی تو می‌آیم. این قضیه را داشتم می‌گفتم یکدفعه ما معلوم نیست کجا رفتیم که من وقتی داشتم راجع به این دعای ابوحمزه فکر می‌کردم همین امروز عصر بود دیدم واقعا امام سجاد علیه السلام، حضرت دارد یاد می‌دهد اصلا به ما که کجا دارید می‌روید؟ چکار دارید می‌کنید؟ اصلا فهمیدید شما کی هستید؟ اصلا وضعیت خودتان را فهمیدید؟ به عنوان این که یک مسلمان هستید خیال کردید کارتان تمام شده؟ به این حساب که شیعه هستید خیال کردید مطلب تمام است؟ نه بابا! بیایید نگاه کنید ببینید وضعیت شما موقعیت شما هنگام مناجات با پروردگار چه جوری است؟

چقدر افکار خلاف در ذهن ما گذشته است و می‌گذرد و خواهد گذشت؟ بیننا و بین الله تا چقدر ما خودمان را نسبت به حقایق جلو بردیم؟ جلو بردیم؟ تا چه قدر خود را نسبت به واقعیات نزدیک کردیم؟ تا چقدر از خود دست برداشتیم و به واقعیات گرایش پیدا کردیم یعنی خود را کنار گذاشتیم؟ چقدر تا حالا این کار را کردیم؟ چه میزان سعی در این مسئله به خرج دادیم؟ چقدر به مطالب بزرگان توجه کردیم؟ چقدر به دستورات عمل کردیم؟ چقدر عمل کردیم؟ این مجالس تا چه حد توانسته است قوای نفسانی و انانیت ما را سرکوب کند و به جای او قوای ملکوتی را جایگزین نماید و احساس عبودیت را در ما تقویت کند؟ تا چه قدر نسبت به این مسئله ...؟ یک جلسه ما تشکیل می‌دهیم یک مجلس برقرار می‌کنیم بعد یکدفعه می‌بینیم مطالبی مطرح می‌شود مسائلی مطرح می‌شود، شما در این مجلس شرکت کردید یا نکردید؟ خب ان شاء الله خدا به شما هم توفیق خواهد

داد، ما را بله دعوت کردند، ما را آقا دعوت کردند، ان شاء الله بشود شما را هم یک روز دعوت کنند
حالا اگر سال بعد ایشان

دعوت نشود و کسی دیگر دعوت شود، می گوید امسال آقا نظرشان را از ما برگرداندند!!
چه شد؟ چه شد قضیه؟ بالاخره قرار است هر سال شما دعوت بشوید؟ دیگران آدم نیستند؟ دیگران
مثل شما رفیق نیستند؟ دیگران مثل شما سهمی ندارند؟ دیگران مثل شما حظی ندارند؟ هان؟ آن

قت این مجلس چه می‌شود؟ خودنمایی تظاهر چشم و هم چشمی و احساس فخر و استکبار! استکبار! خب چه نتیجه‌ای دارد؟ چه اثری دارد؟ چه فایده‌ای دارد؟ این مجلس می‌شود آن وقت مجلس رسول خدا؟ می‌شود مجلسی که به دنبال؟ ثواب باید برده بشود ولی به جای او مسائل دیگر، چشم و هم چشمی بخواهد باشد خودنمایی بخواهد باشد، این جور باید باشد؟ چقدر ما خود را نزدیک کردیم؟ چقدر به آن چه را که بزرگان توصیه کردند توجه کردیم؟ چقدر توجه کردیم؟ خب بررسی کنیم دیگر.

شب‌های ماه رمضان هم می‌آید و می‌رود و گرم هستیم و می‌آییم و جلسات و خب خوب است این مطالب همه خوب است. من که این مطالب را خدمت رفقا عرض می‌کنم برای این است که می‌دانم رفقا از من توقع این مطالب را دارند رفقا از من توقع هندوانه و خربزه ندارند رفقا از من توقع بالا بردن انانیت‌ها و بالا بردن تخیلات را ندارند، غیر از این است؟ این طور نیست رفقا توقع، توقع صدق دارند توقع ادای امانت دارند رفقا توقع، توقع ایشان توقع کلامی است که آن کلام از ناحیه‌ی بزرگان القاء شده است و ممکن است واسطه‌ای در این بین آن‌ها را به افرادی که مستعد تلقی این مطالب هستند، برسانند توقع این‌ها را دارند دیگر، والا بنده هم بلند شوم بگویم و تعریف کنم و تمجید کنم که مانند شما در کره‌ی زمین پیدا نمی‌شود و دو متر هستی کله‌ی شما هم بچسبد به طاق! خب می‌شود جای دیگر، جای دیگر از این حرف‌ها هست از همین مطالب هست بهترش هم هست خیلی بهترش، کار نکرده را می‌گویند کرده، حالا چه برسد به این که بدبخت بخواهد کاری بکند.

توقع توقع انطباق موقعیت با مکتبی است که از بزرگان نقل شده و هر کسی باید خودش را در این جا به حساب بیاورد خودش را باید در این جا در نظر بگیرد

خودش را باید در این جا بسنجد. بسنجد و آن استفاده‌ای که باید بکند آن استفاده را باید بکند و انجام بدهد. توقع نباید داشته باشد انسان، که آقا ما در این جا آمدیم و حتما شما باید پاسخگو باشید به فلان قضیه، نخیر! ما پاسخگو نیستیم بلند شوید بروید از یک جای دیگر پاسخ بگیرید، این حرف‌ها نیست. آقا ما در این جا آمدیم و فلان جا را ول کردیم حالا شما بیایید برای ما وقت بگذارید، نخیر! بنده یک همچنین وقتی ندارم رفقای ما هم یک همچنین وقتی ندارند دل‌تان می‌خواهد بروید یک جای دیگر، همچنین وقتی نیست. طلبکارانه با مسئله برخورد می‌کنیم یک جور است، ملت‌مسانه و عاجزانه برخورد می‌کنیم اینی که حضرت سجاد می‌فرماید این است.

الهی ادعوك بلسان قد احرسه، خدایا من طلبکارانه با تو برخورد نمی‌کنم، خدایا یقه تو را گرفتم يك نماز شب خواندم فردا بایست در فلان معامله کارم را راه بیاندازی، این قدر سود و این قدر سرمایه و این قدر بهره باید نصیب من بکنی و الا فردا شب نماز شب نمی‌خوانم! تا عمر داری به جهنم نخوان! صاف همان آن، بخواهید کلام خدا را بشنوید همین الان می‌گوییم به شما، همین الان، يك نماز شب بخوانید بعد از نماز شب يك همچنین کاری کنید، خدایا من يك نماز شب خواندم باید فردا به فلان توقعی که دارم برسیم، اگر می‌خواهم شوهر کنم فلان شوهری که مورد نظر من است فردا باید بیاید خواستگاری در خانه‌ی ما، اگر می‌خواهم زن بگیرم فردا که می‌روم فلان خواستگاری فوراً باید جواب مثبت بدهد، اگر قرض دارم فوراً باید قرض‌ها همین فردا ادا بشود و الا فردا شب دیگر نماز نمی‌خوانم، همین الان خدا گُمبی آن نماز شب را می‌گوید در سرمان و می‌گوید این نماز شب امشب تو، نماز شب فردا شب تو و نماز شب يك ماه دیگر و يك سال و تا آخر عمرت، صد سال من این را نخواستم اصلاً برو گم شو نمی‌خواهم روی تو را ببینم

نمی‌خواهم اصلاً روی تو را ببینم نمی‌خواهم اصلاً قیافه‌ی تو را ببینم! داری برای من خط و نشان می‌کشی؟ خدایا من این نماز را می‌خوانم برای این، این عمل خیر را انجام می‌دهم برای این کار! این‌جا جای ناز کشیدن نیست این‌جا جای چیست؟

حافظ! به به خدا رحمتش کند این‌ها آمدند بابا گفتند یک چیزهایی، یک دو زار گیر ما آمده، دو زار سی شاهی که گیر ما آمده آن‌ها از حرف‌های حافظ و مولانا و عرفا و اولیای الهی است والا جای دیگر خبری نیست. حافظ فهمیده قضیه را، می‌گوید آه جانسوز ما را نیارد در خیال/ آن که کشتی راند بر خون قتیل، شما بلند شدید در نماز شب یک آه می‌کشید یک خدایا می‌گویید بعد به حساب می‌گذاری، بنده خدا آن از هزارها هزار افرادی که به دنبالش هستند شط خون راه انداخته و در شط خون دارد کشتی می‌راند باکیش هم نیست باکیش نیست! مرحوم آقا در زمان حیات خودشان، یک نفر خیلی خلاصه بی‌حیایی می‌کرد، پا از حد و گلیم خودش خیلی بیرون می‌گذاشت، حالا خیال می‌کرد آدمی هست، مکاشفه داشت چه داشت چه داشت برای من هم تعریف می‌کرد، فلان می‌کرد، در سجده چه را دیدم، در آن‌جا چه دیدم، واقعه کربلا را در یونسیه به من نشان دادند از خواب که برخوادم از برگ درختان صدای لا اله الا الله....، از این مسائل برای ما می‌گفت و ما هم بیر بیرنگاهش می‌کردیم، می‌گفتم عجب عجب، نه می‌خندیدیم نه فلان، او هم گاهی اوقات خیال می‌کرد مستمع خوبی گیر آورده و لو می‌داد، می‌گفت دیگر، ما می‌دیدیم ته این چیزی نیست مسئله‌ای نیست ولی در باطن همه‌ی این مسائل، همان دوران طفولیت که من این مطالب را می‌شنیدیم در آن یک نوع انانیت می‌دیدم، یک نوع انانیت! از خود می‌دید نه از او، این مطالب را به خود نسبت می‌داد می‌گفت توفیق خدا ولی دروغ بود، توفیق خدایش هم دروغ است.

همان موقع اگر به او می‌گفتی بله توفیق خدا است شما کاره‌ای نیستی

یکدفعه رنگش قرمز می شد! بله آقا؟ چه فرمودید؟ بنده کاره‌ای نیستم؟ حالا گرچه ما گفتیم توفیق خدا.... اگر هم نگوید باطنش این را می گوید دیگر چطور این که وقتی یکی دو تا از این جملات به او گفتیم با ما چپ افتاد و تا آخر عمر هم پرونده‌ی ما دیگر بسته شد. مگر خودت نمی گویی توفیق خدا است؟ ما هم همان را به تو گفتیم ما که دیگر اضافه نکردیم، گفتیم شما کسی نیستی توفیق خدا است، ورق برگشت. وقتی ورق برگشت همین آقای که ما را در مکاشفه به آن صورت می دید تا ورق برگشت یکدفعه مکاشفه‌ها عوض شد خواب‌ها عوض شد، عجب! ما که همان بودیم تغییر نکردیم تو تغییر کردی من همان هستم، همان فکری که قبلا داشتم الان هم همین هستم، همان نمازی که آن موقع می خواندم الان هم می خوانیم همان اعتقادی که داشتیم الان هم همانیم پس این مکاشفه چه شد که یکدفعه ۱۸۰ [درجه عوض شد؟] آن موقع ما در اعلا علیین الان در اسفل السافلین؟ بابا نه آن طور نه این طور، در وسط، خط وسطی بگیر و عوض شد و مسائل عوض شد. دیگر عبارت‌ها تغییر کرد و چه کرد و بعد هم دیگر بابا ما که از این چیزها دیگر بارمان نمی شود دیگر خلاصه.....

ایشان شروع کرد به واسطه‌ی بعضی از مسائلی که مشاهده کرد شروع کرد به افشای آن‌ها، خب بعضی از آن‌ها درست بوده بعضی هم خلاف بوده ولی هرچه را که درست است که نمی توان گفت. در این مکتب این نیست که انسان هرچه می بیند بگوید ولو این که حق باشد مگر هر حقی را باید گفت؟ اذهان ممکن است تحمل و سعه‌ی تلقی مطلب را نداشته باشند و نتوانند بپذیرند، باید برای این که انسان به یک مسئله‌ای [ب] رسد زمینه‌سازی کند. الان من یک مثالی برای شما می زنم، این سقف همه نگاه کنید این سقف چیست؟ سفید رنگ است رنگ گچ سفید است حالا من می آیم به شما می گویم این گچ که شما می بینید این رنگ گچ

سیاه است شما اشتباه می‌کنید چه حالی به شما دست می‌دهد؟ چه حالی به شما دست می‌دهد؟ بگویم؟ از یک طرف می‌گویید چشم ما این را دارد سفید می‌بیند چطور ایشان دارد می‌گوید سیاه است؟ از یک طرف به من اعتماد دارید می‌گویید این، این حرفی را که می‌زند به من، بیخود نمی‌زند، این دو قضیه. مشاهده‌ی عینی و اعتماد بر من، موجب یک درگیری و تصادم و تصادف نفسانی می‌شود نفس شما را به هم می‌ریزد یا می‌زند به سر یا می‌زند به جای دیگر!

یا از نظر بدنی وضعیت را به هم می‌ریزد این فقط یک چیز کوچک و مختصری است که گفتم حالا راجع به یک شخصیت راجع به یک فرد راجع به یک جریان، یک شخص نسبت به یک قضیه به یک نقطه نظر علمی رسیده به نظر یقینی رسیده یکدفعه شما یک مطلبی را ارائه می‌دهید که ۱۸۰ درجه در خلاف این قرار دارد، خب چه حالی برای این پیدا می‌شود؟ حالا یک وقتی این حرف را یک آدمی که در کوچه و بازار دارد راه می‌رود می‌زند، اصلا توجه نکرده از کنارش رد می‌شوید. یک وقتی نه! این حرف را از یک منبعی و از یک منشأیی می‌شنوید که برای شما رد کردنش به این سهولت نمی‌تواند باشد، آن وقت چه اضطراب و تلاطمی در نفس پیدا می‌شود؟ بعضی از نفوس نسبت به رد شدن از قضیه و هضم کردن، آمادگی خاصی دارند، با آن‌ها مطلب چندان مشکل نیست ولی بسیاری از نفوس نسبت به این مسئله، نه! آن آمادگی را ندارند یکدفعه ممکن است دچار اضطراب بشوند و این که این همه بزرگان توصیه می‌کردند بر کتمان سر، کتمان سر، کتمان سر، مطلبی را که می‌بینید نگویند به بقیه، به رفیقتان نگویند مطلبی را که مشاهده می‌کنید فقط پیش خودتان باشد و به شخصی که گفته می‌شود فقط باید مطرح شود، به کسان دیگر نگویند مطلبی را که یک وقت در خواب می‌بینید، جریانی پرده برداشته می‌شود حادثه‌ای برای شما به صورتی منکشف می‌شود

اخلاق و رفتاری برای شما روشن می‌شود و باطن یک شخصی برای شما برملا می‌شود، جایز نیست بگویید، نمی‌توانید بگویید و لعل این که این شخصی که برای شما [از او] این مسئله حاصل شده، فردا حالش عوض شود و از شما بالا بزند، مگر قرار است همه در یک حال بمانند؟ نه! الان این حالش حالی است که برای شما خلاف جلوه کرده و درست هم هست، شاید خلاف هم بوده نه این که حالا مشاهده، مشاهده‌ی غیر واقعی بوده، نه درست بوده، ولی فردا ممکن است عوض شود، هفته‌ی دیگر ممکن است تغییر کند یک ماه دیگر همین طور بیاید بیاید خودش را اصلاح کند و خودش را درست کند و از شما بالا بزند، آن وقت او شما را به این قسم حالا می‌بیند، تا حالا شما می‌دیدید حالا او شما را به این حال می‌بیند. لذا انسان نسبت به آن چه را که رفیقش نمی‌تواند تحمل بکند باید لب فرو بیند و نباید مسئله را بگوید.

حلاج مطالبی را که می‌گفت درست بود صحیح بود حقایقی را مطرح می‌کرد مسائل توحید را مطرح می‌کرد حقایق عرفانی را مطرح می‌کرد الان بسیاری از افراد همان مطالب را دارند برای من نقل می‌کنند ولی فرق بین او و بین این‌ها این بود که این‌ها فقط مطلب را مشاهده می‌کنند و از خود خارج نمی‌کنند، او این مطلب را می‌گفت و افشا می‌کرد نتیجه آن چیست؟ چی شد نتیجه؟ نتیجه این شد که آمد سرش را بر دار داد و بر باد داد. گفت، یعنی استادش آن استاد آن پیر، گفت آن یار کزو گشت سر دار بلند/ جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد/ نه این که دروغ می‌گفت نه این که مکاشفه‌ی او خلاف بود و الا می‌گفت دروغ می‌گفت، خلاف می‌گفت، مسئله این طور نیست، نه! مسئله‌اش درست بود آن چه را می‌گفت درست بود ولی اسرار هویدا می‌کرد نمی‌توانستند تحمل کنند.

سرّ یعنی واقع غیر قابل بیان نه دروغ، اگر دروغ باشد دیگر سرّ نیست، دروغ

یک مفهومی دارد. سرّ یک مفهوم دیگری دارد سرّ یعنی خفا یعنی خفا، شما یک انگشتر قیمتی دارید این انگشتر قیمتی را دست نمی‌کنید چون اگر دست کنید می‌بینند ممکن است یکی بیاید و این را بردارد، این را می‌گذارید در صندوق، در آن را هم می‌بندید این می‌شود سرّ، این می‌شود سرّ. آن انگشتر می‌شود سرّ، واقعیت است ولی واقعیتی نیست که به همه نشان بدهید واقعیتی است که در صندوق می‌گذارید، یک چیز گرانبهائی است، از پدران رسیده آن را نمی‌خواهید دست هر کسی بیافتد آن را می‌گذارید در صندوق، واقعیت است ولی قاب نمی‌کنید در اتاق بگذارید که هر کسی [ببیند، می‌گذارید در صندوق که کسی نبیند، فقط خودتان اطلاع داشته باشید این را می‌گویند سرّ.

حلاج مسئله‌ی او این بود که مطالبی را که نقل می‌کرد این مطالب به گوش کی می‌رسید؟ به گوش آن آقایی می‌رسید که اصلاً از هیچ چیز خبر نداشت، بدبخت اصلاً اطلاع نداشت، [می‌گفت] این که دارد این حرف را می‌زند خب این کفر است ولی اگر همان شخص در تحت تربیت قرار می‌گرفت به عنوان قضیه‌ی شرطیه در تحت مراقبه قرار می‌گرفت در تحت ایرادات و ذکر و او را قرار می‌گرفت در تحت تزکیه قرار می‌گرفت می‌رسید به یک جا که همین حرف حلاج را قشنگ می‌فهمید و برایش دیگر سرّ نبود ولی خب نرفته خودش را به علوم ظاهری مشغول کرده عالم شده عالم ظاهری، چیزی خبر ندارد از اسرار خبر ندارد.

راجع به یک نفر آمده بود رفته بود پیش یک بنده خدایی حالا فوت کرده از آقایان مراجع بود فوت کرده گفت آقا من فلان خواب را دیدم گفت من که معبر خواب نیستم، خب راست می‌گوید بیچاره معبر خواب نیست، آن چیزهایی که آن خواننده آن تعبیر خواب نیست. یکی از افرادی که در همان بیت و فلان و این چیزها بوده، یک تعبیر کرده که زده در سرش! که تو فلان شخص را داری فلان

شخص می‌خواهد به تو حمله کند فلان دشمن داری مواظب باش، آمد پیش من، گفتم این خواب تو ربطی به این ندارد، این خواب حکایت از نفس تو می‌کند، تو فلان کار را انجام می‌دهی باید فردا ترک کنی! رنگش پرید. گفتم ببین! این اصلاً چه ربطی به آن دارد؟ چه ارتباطی به این قضیه دارد؟ این مسئله مسئله‌ی نفسانی است. نه در کتاب طهارت و سائل الشیعه نوشته، نه در حج و صلاهی و زکات مرحوم حاج آقای رضای همدانی و صاحب جواهر نوشته، آن‌ها بابا روایات را، روایات احکام را آوردند خدا خیرشان بدهد درجات ایشان را عالی کند آن یک فنی است این هم یک فن است هیچ ربطی هم به یکدیگر ندارند. حالا شما یک همچنین مسئله را بیایی به صاحب جواهر بگویی خوب چه می‌گوید؟ می‌گوید کافر و مرتد هستی دیگر، خوب راست هم می‌گوید خوب نمی‌فهمد فنش نبوده درکش را نداشته تخصص آن نبوده، آن را باید حلاج می‌رفت به کی می‌گفت؟ می‌رفت به همان کسی که در این فن بوده در این فن تخصص داشته در این فن قدم گذاشته در این فن خون دل خورده، سالیان سال را به گریه و زاری و ابتهال گذرانده، به متابعت از دستور گذرانده، در تحت تربیت بزرگان و مراقبه‌ی اولیاء، خودش را قرار داده و تسلیم کرده نفس خود را، تسلیم کرده نفس خود را تا این که از آن دریچه‌ی معنا بر قلب او تابش واقع شده و قلب او مستنیر شده و حقایقی را درک می‌کند که تا به حال درک نمی‌کرده، حالا شما به او سرّ بگو وقتی به او سرّ بگویید دیگر سرّ نیست، طبیعی است. الان این لیوان در آن چیست؟ این آب است این سرّ نیست همه می‌دانند دیگر، مسئله‌ای نیست که قابل برای کتمان باشد.

امام سجاد علیه السلام می‌فرماید که حالا موقعیت را فهمیدید؟ حالا فهمیدید ما چه موقعیتی داریم؟ وقتی می‌خواهی جلوی خدا بایستی چطور با خدا حرف بزنی؟ طلبکار حرف نزن، بلسان قد
أخرسه ذنبه، بدان داری با خدا با يك

زبانی حرف می‌زنی که هزارتا دروغ گفته، مواظب باش، می‌گویی نگفته، خدا می‌آید به تو می‌گوید با يك زبانی داری حرف می‌زنی که وقتی داری با مشتری صحبت می‌کنی مشتری را می‌چرخانی می‌چرخانی متمایل می‌کنی به همان که می‌خواهی جنس را به او بفروشی، می‌گویی نه! خدا می‌گوید..... داری با زبانی با خدا صحبت می‌کنی که وقتی با رفیقت حرف می‌زنی يك قسمی حرف می‌زنی که آن چه را که واقع هست يك جور دیگر! هان! يك قسم دیگر که موقعیت خودت هم در خطر نیافته، با این زبان داری با خدا صحبت می‌کنی! نه با آن زبانی که حالا ان شاء الله باید بیاید که «كشفت عنهم الحجب العمیه» واقعا عجیب آن قلوبی که خدایا پرده‌ها را از جلوی چشمان آن‌ها برداشتی و آن‌ها با اسرار وجود خود و با آن حقیقت ربطیه‌ی خود که دیگر پوشش کثرتی نمی‌تواند آن حقیقت ربطیه را از آن صفا و از آن زلال و از آن عالم طهارت و نور بیاندازد، با آن قلوب دارند با تو صحبت می‌کنند، کلام امیرالمومنین.

نه با زبانی ما داریم با خدا حرف می‌زنیم شوخی هم نداریم با زبانی با خدا صحبت می‌کنیم که حرف‌ها را چرخانده مطلب را غیر از آن [که هست] گفته و با قلوبی داریم با خدا صحبت می‌کنیم خدا هم خوشش می‌آید نه این که بدش بیاید نه! دیگر اعتراف بکنی دیگر قبولت می‌کنند اعتراف بکنی....، گناه کردی عیب ندارد بنده‌ی من هستی گناه می‌کنی من هم می‌بخشم پس من ماه رمضان را برای چه گذاشتم؟ برای چه گذاشتم؟ روزه را برای چه گذاشتم؟ برای شما گذاشتم دیگر، برای همین شما. آن روزه‌ای که پیغمبر می‌گرفت مال پیغمبر بود آن روزه‌ای که امام سجاد می‌گرفت مال امام سجاد بود و اولیا و این‌ها و روزه‌ی ما هم این است. بالاخره خدا فکر ما هم بوده فقط فکر پیغمبر و ائمه و اولیاء و امثال آقای حداد و پدر ما و علامه طباطبایی نبوده، نه! بالاخره فکر ما هم بوده گفته شما هم

عیب ندارد، شما هم بیا، ولی اقرار کن و بیا، طلبکارانه نیا و با وضعیت عبودیت بیا، من قبول می‌کنم کارت را درست می‌کنم هیچ مسئله‌ای نیست.

قرار گذاشتیم یک ساعت بیشتر نشود ولی ببینید ده دقیقه بیشتر شد، من دیگر از این جا تمامش می‌کنم، ان شاء الله. با حالت عبودیت بیا، این درگه ما درگه نومیدی نیست / گر کافر و گبر و بت پرستی باز آی / امیدواریم که به دعای اولیای الهی و صدق ضمیر و باطن و صفای قلوب اولیا و بزرگانی که در این راه نَفَسی داشتند و همتی داشتند و قلبی داشتند مستنیر، خدا ما را از خواب غفلت بیرون بیاورد و راه را به ما بنمایاند و ما را به مقصد و مقصود برساند.

اللهم صل علی محمد و آل محمد